رابطه حجاب وعفاف

سيد حسين هاشمي

چکیده: اهمیت و کارکردهای مثبت و منفی غریزه جنسی آن را به عنوان یکی از کانونی ترین مباحث در دانش های مختلف در آورده است. یکی از مسائلی که در این زمینه به صورت مستقل واکاوی نشده رابطه و عرصه های پیوست حجاب و عفاف است که این نوشتار بدان پرداخته است. تبیین مفاهیم و تعاریف حجاب و عفاف، بررسی دیدگاه ها و نگره های افراطی تفریطی و اعتدالی اسلامی درباره غریزه جنسی بحث ها و مطالب درآمدی این نوشتار را صورت می دهد.

بررسی و رهیافت به گونه های رفتاری، گفتاری و پوششی حجاب، پیوست های مفهومی بیرونی و‌ آثار و کارکردهای مشترک عفاف و حجاب همچون کارکرد اقتصادی روانی، اجتماعی روانی، خانوادگی روانی و نیز راه های احیا و دست یابی به حجاب و عفاف، ارزش و جایگاه دینی حجاب و عفاف، گسست ها و تفاوت های حجاب و عفاف در ساحت مفهوم، مصادیق بیرونی و راه کارهای اجرایی دست یازیدن فرد و جامعه به عفاف و حجاب از محورهای اصلی و محوری این پژوهش به شمار می روند.

كليد واژه‏ها: عفاف، غریزه جنسی، اعتدال جنسی، افراط جنسی، تفریط جنسی، حجاب پژوششی، حجاب گفتاری، کارکردهای حجاب، کارکردهای عفاف، ارزش حجاب، ارزش عفاف، امنیت اجتماعی، امنیت خانوادگی، امنیت اقتصادی، امنیت فردی.

ميل و غريزة جنسي، سرمنشأ بسياري از رخدادهاي تاريخي بوده است. تا جايي که برخي آن را به عنوان فرمانرواي گمنام همة ملت ها وجوامع دانسته اند.بر پاي بست همين اهميت وکارکردهاي ويرانگر و نيز سازندة غريزة جنسي است که اخلاق جنسي، يکي از مهم ترين مباحث اخلاقي در طول روزگاران گذشته بوده است و کنون نيز از مهم ترين مباحث اخلاقي به شمار مي آيد و در دانش هاي مختلفي چون روا ن شناسي، جامعه شناسي، فقه، حقوق، عرفان، تصوف وحتي علم کلام از منظر هاي مختلف به موضوع کشش جنسي آدميان نگريسته شده است. در تقسيمات جديد علوم، شاخه اي مستقل با نام و عنوان «اخلاق جنسي» پديد آمده است.

مسائلي چون فلسفة وجودي غريزة جنسي در انسان، کنترل و قانونمند ساختن و يا آزاد گذاردن غريزة جنسي، خوبي و بدي حياي زن، غيرت مرد، وفاداري همسران، پوشش، حجاب، عفت زنان و مردان، زنا، ازدواج، همجنس بازي (= لواط و سحق) از مهم ترين مسائل اخلاق جنسي به حساب مي آيند.

ارتباط ميان حجاب وعفاف، ازجمله محورهايي است که هرچند در ميان مباحث اخلاق جنسي و به گونه اي گذرا مطرح شده، اما تصور بر آن است، که ظرفيت واکاوي و پژوهش مستقل را دارد، چه رهيافت، به زواياي مختلف و ناپيداي ارتباط اين دو موضوع، گسست ها و پيوست ها، جايگاه، اصالت و فرعي بودن و نقش بنيادين و رويين هر يک - که گمان مي رود در عرف جوامع بشري واسلامي، دچار نوعي تغيير و جا به جايي شده باشد- از جمله مي تواند در راهبرد هاي فرهنگي، اجتماعي، اخلاقي براي سالم سازي و پاکدامني جامعه و نيز داوري ها و ارزش يابي هايي که دربارة ميزان پاي بندي جوامع و افراد، نسبت به مسايل و ارزش هاي اخلاقي و عرف جامعة اسلامي انجام مي شود اثر گذار باشد.

مفهوم حجاب

«حجاب» واژة عربي است و زبان شناسان عرب، براي آن، دو معناي اصلي بر شمرده اند:

1- حجاب، به مفهوم مانع وحايل ميان دو چيز است، خواه آن دو چيز از امور مادي واشياي محسوس باشد ويا از امور معنوي و غير محسوس.

راغب چنين مي گويد:

«الحجب والحجاب المنع من الوصول»(راغب اصفهاني،/219)

«حجب و حجاب به معناي منع از وصول و رسيدن دو چيز به همديگر است.»

صاحب مقاييس اللغه نيز مي آورد:

«حجب اصل واحد وهو المنع،يقال حجبته عن کذا اي منعته»(ابن فارس، 2/143)

«حجب داراي يک معناي اصلي است وآن منع است. گفته مي شود: حجبته ،يعني؛ منع کردم اورا.»

همچنين در «مصباح» آمده است:

«حجبة حجبا من باب قتل: منعه ومنه قيل للستر حجاب لانه يمنع المشاهده وقيل للبواب حاجب لانه يمنع من الدخول و الاصل في الحجاب، جسم حائل بين جسدين وقد استعمل في المعاني فقيل:« العجزحجاب بين الانسان و مراده» و«المعصية حجاب بين العبد و ربّه.»( فيّومي،/ 47)

«حَجَبَ به معناي منع است و از همين رو به پوشش حجاب گفته مي شود زيرا پوشش مانع از مشاهده مي شود و به دربان حاجب گفته مي شود چون مانع و بازدارندة از ورود ديگران است. اصل معناي حجاب، جسمي است که بين دوجسد حائل مي شود و گاه بر امور معنوي نيز به کار مي رود؛ از اين رو گفته شده است: «عجز» حجاب ميان انسان و مراد اوست و «معصيت» حجاب بين بنده و پرورد گار اوست.»

2- حجاب به معناي ستر وپوشش

صحاح اللغه معناي پوشش را براي حجاب ياد آور شده وگفته است:

«الحجاب الستر وحجاب الجوف ما يحجب بين الفوأد و سايره»(جوهري،1/107)

«حجاب يعني پوشش وحجاب درون انسان، يعني آن چه که بين قلب وسايرآن حائل مي شود.»

چنان که ابن منظور نيز در لسان العرب، حجاب را به معناي ستر دانسته وگفته است:

«الحجاب الستر ...حجبه: ستره وامرأه محجوبه قد سترت بستر»(ابن منظور،1/298)

«حجاب به معناي ستر و پوشش است؛ «حجبه» يعني آن را پوشانيد، زن محجوب، زني است که پوشيده باشد.»

درتعيين اين که از ميان اين دو معنا کدام يک اصلي ويا هر دو معنا در عرض يکديگر معاني اصلي به شمار مي آيد، نظرمؤلف «التحقيق في کلمات القرآن» نزديکتر به صواب و نيز جامع ترين ديدگاه ها در بيان ساير خصوصيات معناي حجاب مي باشد:

«ان الحجاب هوالحائل الحاجز المانع عن تلاقي شيئين او أثرهما سواء کانا ماديين او معنويين او مختلفين و سواء کان الحاجب ماديا او معنويا» (مصطفوي، 2/177)

«حجاب در اصل به معناي مانع از تلاقي دو چيز يا اثرآن دو است؛ چه هر دو چيز مادي باشند يا معنوي، يا يکي مادي و ديگري معنوي و نيز بدون تفاوت از اين ناحيه که آن مانع وحجاب، شيء مادي باشد يا امر معنوي»

کاربرد قرآني حجاب نيز دلالت بر آن دارد که اصل معناي حجاب منع است و اگر به پوشش و ساتر، حجاب گفته مي شود، از آن رو است که پوشش، مانع از ديدن و از مصداق هاي حجاب است. چنان که خصوصيات پيش گفته معنايي دربارة حجاب را نيز مي توان در کاربردهاي قرآني سراغ گرفت مانند:

1- « وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...»(احزاب/53)

«و هنگامي که چيزي از وسايل زندگي را(به عنوان عاريت) از آنان [=همسران پيامبر] مي خواهيد از پشت پرده بخواهيد.»

دراين آية شريفه، حجاب به معناي مانع(مانع ديدن) است وحجاب خود و هر دو طرف آن جملگي امور مادي و محسوس اند.

2- « وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ...»(اعراف/46)

«و در ميان آن دو[= بهشتيان و دوزخيان]حجابي است.»

حجاب در اين آية نيز به معناي مانع رسيدن دو گروه به يکديگر است و همچنين نوع حجاب ميان بهشتيان و دوزخيان و دو طرف آن، هر دو گونه مادي و معنوي را(براساس معاد جسماني و يا روحاني) بر مي تابد.

3- «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...»(شوري/51)

«وچنين نبوده است که خدا با انساني سخن بگويد، مگر از راه وحي يا از پشت حجاب.»

حجاب ميان انسان و خداوند به مفهوم وجود مانع ديدن خداوند از سوي انسان و بي ترديد، امر معنوي است چنان که دو طرف حجاب- خدا وانسان- يکي مادي و ديگري معنوي است.

بدين سان مي توان نتيجه گرفت که اصل معناي حجاب، منع است و پسوند و خصوصيت مادي و يا معنوي بودن حجاب و يا اطراف آن، در مفهوم اين واژه نهفته نيست بلكه متناسب با مقام و قرائن بيروني مي توان به مادي و يا معنوي بودن حجاب و اطراف آن راه يافت.

مفهوم اصطلاحي حجاب

حجاب درکاربرد فقهي و اصطلاح فقيهان، قلمرو کوچکتر و معناي محدودتري دارد و مقصود از آن پوشش ويژه اي براي زنان است که مانع و بازدارندة نگاه نامحرمان به او و يا مانع انگيزش تمايل جنسي مردان باشد. پيدايش و کاربرد اين اصطلاح به جاي ستر که در گذشته، ميان فقيهان رايج و معمول بوده است، به باور برخي از محققان چون شهيد مطهري، پيشينة چنداني ندارد و«يک اصطلاح نسبتاً جديد است».(مطهري، مجموعه آثار، 19/430 )

منشأ پيدايش و خاستگاه اين اصطلاح و معنا، (چنان که پيشتر اشاره شد)شماري از نصوص روايي و آيات قرآني است که دربرخي از آن نصوص، واژة حجاب در معناي پرده و چيزي که مانع ازديده شدن مي شود به کار رفته است و در برخي نيز هرچند واژة حجاب به کار نرفته است. اما مضمون و محتواي آن، حجاب به معناي پيش گفته را مي رساند.

گونه هاي حجاب

خداوند در سوره مبارکة احزاب- که بر اساس نظر برخي از قرآن پژوهان و تاريخ نگاران مسلمان چهارمين يا پنجمين سورة مدني و نخستين سوره اي است که از موضوع حجاب سخن گفته است. (سيوطي، 1/41و43)- سه فرمان دربارة حجاب داده است که گونه هاي مختلف حجاب را بيان مي کند و دو فرمان آن پيش از همه متوجه شخص پيامبر(ص) و خانوادة آن حضرت و درگام بعدي، متوجة مؤمنان و جامعة اسلامي است.

يک.حجاب پوششي

در يک فرمان از اين دستورهاي سه گانه، خدا ازپيامبر(ص) خواسته است تا همسران و دختران خود و نيز همسران اهل ايمان را، به رعايت وحفظ نوعي از پوشش دعوت كند تا از اين رهگذر مورد اذيّت قرار نگيرند:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ...»(احزاب/59)

«اي پيامبر به همسر و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلباب ها[=روسري هاي بلند]خود را بر خويش فرو افکنند، اين کار براي آن که شناخته شوند و مورد اذيت وآزار قرار نگيرند مناسب تراست.»

در اين آية شريفه- بي آن که خداوند، حد و اندازه و ريز مسايل حجاب و پوشش را بيان کند- دستور مي دهد که پوشش و فرو انداختن چادر و يا روسري هاي خانوادة پيامبر(ص) و ساير بانوان مؤمنين به گونه اي باشد که مانع جلب نگاه ها و آزارها شود.

گرچه شماري از فقيهان و مفسران در تبيين شيوه پوشيدن جلباب گفته اند به گونه اي باشد که زير گلو، روي سينه و بنا گوش آنان را که - درعرف زنان عرب آن روزگار برهنه بود- بپوشاند. تا ناپاکان بيماردل با ديدن اين شيوه از پوشش وحجاب، حيا و پاکدامني آنان را دريابند و در پي آزار و اذيت و تعقيب آنان برنيايند. و لکن شايد بتوان گفت، ازياد کرد علت حجاب پوششي، در آخرين فراز آية مبارکة مي توان چنين دريافت که نوع حجاب، به تناسب عرف جوامع متفاوت خواهد بود، چه در برخي از جوامع يک نوع پوشش و در جامعه ديگري پوشش با اسلوب و سبک ديگر به امنيت و باز دارندگي از آزار و اذيت مي انجامد و حجاب شرعي در هر مورد، همان است که اين کارکرد را داشته باشد. به هر روي، موضوع آية مبارکة حجاب به مفهوم پوششي است که کارکرد مصونيت بخشي و بازدارندگي از آلايش ها و مزاحمت ها را دارد.

درسورة مبارکة نور، بخش ديگري از پوشش و حجاب را براي بانوان مسلمان ياد آور شده است:

«وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ »(نور/31)

«و زينت خود را – جز آن مقدار که نمايان است- آشکار ننمايند و (اطراف) روسري هاي خود را بر سينه خود افکنند (تا گردن وسينه آن ها پوشانده شود).»

در معنا و مراد «زينت» در آية شريفه، مفسران و فقيهان، ديدگاه ها و آراي مختلف ارائه داشته اند؛ برخي آن را به معناي موضع زينت، پاره اي نيز به معناي زيورهاي مي دانند که زنان برخود مي بندند و گروهي نيز اين هر دو را، در حوزة معناي زينت و مقصود شارع جاي مي دهند، آثار اين تفاوت نظر و ديدگاه ها، گو اين که در شيوه و مقدار پوشش و نيز در اين ساحت پديدار مي شود که بر اساس يک معنا، تمامي جسم و تن زنان، زينت و داراي ويژگي أثر گذاري و جلب توجه و نگاه ديگران شناخته مي شود- که خود، بر آيندهاي افزون رواني، اجتماعي، فقهي و... در پي خواهد داشت- اما به هر روي، زينت، چه به معناي مواضع زينت و جسم و تن باشد و يا زيورهاي که زنان استفاده مي کنند و يا هر دوي آنان، در اين نتيجه تفاوت ندارد که بايد بخش هايي از بدن زنان که موضع زينت و زيور است از ديد و منظر نامحرمان، پوشيده باشد. چه حتي اگر مراد از زينت زيورهاي زنان باشد، پوشيده داشتن زيورها، بدون پوشاندن مواضع زينت در بدن، ميسّر نيست. و بدين سان آية شريفه گونه اي از حجاب پوششي را فرمان مي دهد.

دو.حجاب گفتاري

دستور دوم خداوند دربارة حجاب، به شيوة مخصوصي از سخن گفتن و کارکرد آن در تعامل اجتماعي زنان، نظردارد و بي آن که از واژة حجاب استفاده کند :

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَعْرُوفًا» (احزاب/32)

«اي همسران پيامبر، شما همچون يکي از زنان معمولي نيستيد، اگرتقوا پيشه کنيد، پس به گونه اي هوس انگيز سخن نگوييد که بيماردلان در شما طمع کنند و سخن شايسته بگوييد.»

آية شريفه - با پيش فرض مشروعيت و روا بودن اصل سخن گفتن زن با مرد نامحرم، - سخن گفتن زنان با مردان نامحرم را بر دوگونه تقسيم کرده است؛ قسم نخست، سخن گفتن معمولي و متعارف است که درآن هيچ تغييري در آهنگ و طنين صداي زن، رخ نمي دهد و نيز واژه هاي مورد استفاده، از واژة هاي معمول و متعارف فراتر نمي رود و قسم دوم؛ اينكه سخن گفتني که درآن واژه ها به گونه خاصي لطيف وتحريك آميز انتخاب شده ويا با لحن و طنين خاصي ادا مي شود. قرآن کريم، از شيوة دوم، نهي کرده است و دليل آن را چنين بيان كرده است كه سخن متعارف و معمولي از طمع و انگيزش هوس افراد مريض و بيماردلي که با احساس هر نشانه و زمينه اي، در پي بهره جويي وكامجويي بر مي آيند، جلوگيري مي کند.

اين كه چرا در آيه عنوان زنان و دختران پيامبر(ص) به ويژه ياد شده است گذشته از- شأن نزول- مي تواند به اين جهت باشد كه خانوادة پيامبر(ص) مي بايست دراجراي آموزه هاي دين، مسؤليت بيشتري را احساس كنند. و با پيشگامي در اين عرصه همانند ساير عرصه ها، الگوي عيني و عملي براي جامعه ايماني ارائه دهد، تا ديگران با سهولت و رغبت بيشتر انجام دهند.

سه.حجاب رفتاري

پاره اي از رفتارها در تعامل و معاشرت زنان و مردان چنان است که پيام هاي ويژه اي را در دو سوي طهارت و پاکي و يا انحراف و آلودگي، براي طرف مقابل به همراه دارد.

در قرآن کريم نمونه هاي از اين گونه رفتارها ياد شده و مسلمانان به ويژه بانوان مسلمان- که ساختار جسماني، اندامي و شيوه هاي رفتاري آنان حساسيت بيشتري را سبب مي شود و باعث جلب توجه مردان مي گردد- دستور داده شده است که ازچنان شيوه هاي رفتاري بپرهيزند و بر حذر باشند.

1- تبرّج= خودنمايي

قرآن نوع خاصي از رفتار وحضور اجتماعي زنان را «تبرّج» ناميده و از آن نهي كرده است:

«وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأولَى»(احزاب/33)

« هم چون دوران جاهليت نخستين در ميان مردم ظاهر نشويد.»

علامه طباطبايي در مقصود از «تبرّج جاهلي» مي نويسد:

«تبرّج، خود ر ا نشان دادن براي مردم است، بدان سان که ساختمان هاي رفيع در چشم بينندگان، خود نمايي مي کنند» (طباطبايي،16/309)

2- غض بصر(= فروکاستن نگاه)

درسورة مبارکة نور، نوع ديگري از حجاب رفتاري، به زنان و مردان مؤمن توصيه شده و آن فرو هشتن چشم از نگاه آلوده زنان به مردان و مردان به زناني است که نامحرم شمرده مي شوند:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (٣٠)وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...»(نور/30و31)

«به مؤمنان بگو چشم هاي خود را (ازنگاه به نامحرمان) فرو گيرند و دامان خويش را حفظ کنند، اين براي شان پاکيزه تراست، خداوند از آن چه انجام مي دهند، آگاه است... و به زنان با ايمان بگو چشم هاي خود را (ازنامحرمان فرو گيرند و دامان خويش را حفظ کنند.»

واژة «غض» را برخي به معناي بر هم نهادن پلک چشم دانسته اند؛ علامه طباطبايي در الميزان مي گويد:

«الغض اطباق الجفن علي الجفن»(طباطبايي، 15/110و111)

«غض، بر روي هم نهادن پلک چشم است».

بر اساس اين معنا، برهم نهادن پلک چشمان، كنايه از نگاه نكردن وچشم پوشي مردان از زنان و زنان از مردان نامحرم است.

شماري ديگر از قرآن پژوهان و زبان شناسان عرب، غض را، فرو کاستن نگاه يعني «خيره نشدن» معنا کرده اند. راغب در مفردات آورده است:

«الغض النقصان من الطرف والصوت وما في الاناء.»(راغب اصفهاني، ماده غض)

« غض؛ فروكاستن ازنگاه يا صدا است ونيز به معناي كم كردن چيزي است كه درظرف وجود دارد.»

شيخ طبرسي در مجمع البيان در تفسير همين آيه مي نويسد:

«اصل الغض النقصان يقال غض من صوته و من بصره اي نقص.(طبرسي، 4/137)

«اصل معناي «غض» كاستن وكم كردن است، از همين روي گفته مي شود از نگاه و صوت خويش کاست.»

همو در تفسيرآية سوم سورة حجرات مي گويد:

«غض بصره اذا ضعفه عن حده النظر.»(همان، 5/129)

«غض بصر يعني از شدت نگاه خود کاست.»

شهيد مطهري با در نظر داشت همين مفهوم آية شريفه را چنين معنا مي کند:

«معناي «يغضوا من ابصارهم» اين است که نگاه را کاهش بدهند يعني خيره نگاه نکنند.»

سبب نزول آية شريفه و ديگر نصوص روايي بيانگر درستي همين معنا و دريافت از آيه است.

سبب نزول آية در روايتي از امام باقر(ع)چنين آمده است:

«جواني از انصار در يکي از کوچه هاي مدينه با زني روبرو شد زن (براساس سنت وعرف) روسري خويش را پشت گوش انداخته بود و صورت، جلو سر و گردنش پيدا بود، چشم جوان به زن افتاد، زن گذشت اما جوان چشم از او برنداشت، همچنان که راه مي رفت، پشت سر، به آن زن نگاه مي کرد تا اين كه، صورتش به ديوار خورد و بر اثر شيء تيزي که در ديوار بود، پوست صورتش آسيب ديد، به خود آمد و ديد که خون از صورتش سرازير است، با خود گفت: به خدا سوگند، مي روم و ماجرا را به پيامبر(ص) مي گويم. آمد و قصه را باز گفت. بدين سبب آية[غض بصر] نازل شد.»(حر عاملي، 14/139)

در روايتي از امام صادق(ع)آمده است:

«النظره بعد النظرتزرع في القلب الشهوة»(همان)

«نگاه پشت سرنگاه،بذرشهوت را در دل انسان مي کارد»

در روايت ديگر از آن حضرت ميان نگاه اول تا سوم تفاوت قائل شده و فرموده است:

«اول نظرة لک والثاني عليک و لالک والثالثةفيها الهلاک»(همان)

«نگاه اول را باکي نيست، نگاه دوم ماية ضرر و نگاه سوم، باعث هلاکت است.»

بدان سان که پيداست اين دسته از نصوص با سبب نزول آية مبارکة، درکمال سازگاري است و مراد و مفهوم آيه را روشن مي کند که مراد از آن استمرار نگاه و يا نظر دوختن و خيره شدن است.

3- عشوه گري در راه رفتن

راه رفتن انسان، گونه هاي مختلف مي تواند داشته باشد که سه نوع آن در قرآن کريم ياد شده است: اول: راه رفتن طبيعي و به گونه اي که مطابق ساختار فيزيکي و متناسب طبع و آفرينش هر فرد و راه رفتن به هنجار است. (= هون) دوم: راه رفتن متکبرانه( = مرح)که نشان گر حالت غرور و خودبيني فرد است و شخص متکبر از سر عمد و انتخاب چنان راه رفتني را بر مي گزيند. سوم: راه رفتني است که زنان ازسر عشوه گري، جلب توجه ديگران و نماياندن خود و زيورهاي خويش به بينندگان چنان راه مي روند:

« وَلا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ »(نور/31)

«و هنگام راه رفتن پاهاي خود را به زمين نزنند تا زينت پنهاني شان دانسته شود (و صداي خلخالي که بر پا دارند به گوش برسد).»

شاخصة برجستة اين نوع راه رفتن- که علت حرمت آن نيز شناخته شده- پاي کوبيدن برزمين، هنگام راه رفتن است. چه اينكه قبل از اسلام، در ميان عرب جاهلي، زينت و خلخال بستن بر پاي زنان، رايج و مرسوم بوده است. هنگام راه رفتن و محکم خوردن پا بر زمين، بر اثر صداي زيورها و خلخال، به طور طبيعي، نگاه ها به طرف بانواني که چنين راه مي رفته اند جلب مي شده است وچه بسا زنان هرزه براي جلب نگاه مر دان از سر عمد، چنين راه مي رفته اند. از اين روي، قرآن، بانوان مسلمان را از اين گونه راه رفتن منع مي کند. يادکرد علت تحريم اين شيوه راه رفتن در فراز آخر آية «ليعلم مايخفين من زينتهن» نشان دهندة آن است که ملاک حرمت و ممنوع شدن، راه رفتني است كه نگاه ديگران را جلب کند و زمينة مزاحمت و يا فساد را فراهم آورد، هرچند، کوبيدن پا بر زمين نباشد و يا زيور و خلخالي بر پانداشته باشد.

مفهوم عفاف

عفاف نيز واژه اي عربي است که با فرهنگ اسلامي و ديني وارد زبان فارسي شده است. عفاف را به معناي خود نگهداري و باز داشتن نفس انساني از محرمات و خواهش هاي شهواني، دانسته اند. راغب در مفردات مي گويد:

«العفة حصول حاله للنفس تمتنع بها عن غلبه الشهوة والمتعفف المتعاطي لذالک بضرب من الممارسه والقهر» (راغب اصفهاني، ماده عفّ)

«عفّت حالت نفساني است که مانع تسلّط شهوت بر انسان مي گردد و انسان عفيف کسي است که با تمرين وتلاش مستمر و پيروزي بر شهوت، به اين حالت دست يافته باشد.»

ابن منظور در لسان العرب مي گويد:

«العفة الکف عما لايحل کف عن المحارم والاطماع الدنية وعف اي کف.» (ابن منظور، ماده عفّ)

«عفّت خود نگهداري از غير حلال، کار هاي حرام و طمع هاي پست است، عفت پيشگي يعني خود نگهداري.»

در قاموس قرآن آمده است:

«عفّت به معناي مناعت است در شرح آن گفته اند: حالت نفساني است که از غلبة شهوت باز دارد. پس بايد عفيف به معناي خود نگهدار و با مناعت باشد.»(قرشي، 5/18)

عفاف در اصطلاح

عفاف اصطلاحي اخلاقي است. عالمان اخلاق، عفاف را در شمار مهمترين فضايل اخلاقي جاي داده اند و فيلسوفان درحكمت عملي به آن پرداخته اند. ملا صدرا در «اسفار» عفاف را چنين تعريف مي کند:

«هي الخلق الذي يصدر عنه الافعال المتوسط بين الفجور والخمود.»(شيرازي،2/38)

«عفاف، منشي است که منشأ صدور کارهاي معتدل مي شود نه پرده دري مي كند و نه گرفتار خمودي مي شود.»

خواجه نصير الدين طوسي در تعريف آن مي نويسد:

«عفاف آن است که نيروي شهوت مطيع عقل باشد تا تصرف او به اقتضاي رأي او بود و اثر خيريت در او ظاهر شود و از تعبد هواي نفس و استخدام لذات فارغ » (طوسي،/74 به نقل از سجادي، 3/296)

علامه سيد محمد حسين طباطبايي، عفاف را از اصول سه گانه فضيلت هاي اخلاقي مي داند که صبر، حيا، ايثار، سخاوت، و... برشاخه آن مي رويد. او پس از آن که قواي شهواني، غضبي و فکري را منشأ و خاستگاه تمامي اخلاق انساني بر مي شمرد، مي گويد:

« حد اعتدال در قوة شهواني«عفاف» وافراط و تفريط در آن«شره» و «خمود» ناميده مي شود» (طباطبايي،1/137)

بر اساس آن چه گفته شد، عفاف معنايي فراخ تر از پاکدامني و پالودگي از فحشاء و زنا دارد. قرآن کريم و نصوص رواي نيز، عفاف را در معناي وسيع تر از عفاف و پاکي جنسي بکار برده و آن را به معناي در پيش گرفتن رو يه اعتدال، خود نگهداري، تسلط بر خويشتن، صبوري و ايستادگي در برابرکام جويي ناروا مي داند که در حوزه تمايلات جسمي وجنسي مي گنجد، و نفس انساني خواهان برآورده شدن بي قيد و حصر آن نيازهاست.

در شمار شواهد قرآني که بيان گر اين معناست، مي توان به نمونه هاي زيراشاره کرد:

1-در سورة مبارکة « نور» پس از ان که خداوند مسلمانان را ترغيب به ازدواج وهمسر گزيني مي کندو به مؤمنان دستور مي دهد زنان ومردان بي همسر را ،همسر دهند، مي فرمايد:

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»(نور/33)

«وکساني که زمينه اي براي ازدواج نمي يابند، بايد پاکدامني پيشه کنندتا خداوند از فضل خود آنان را بي نياز گرداند.»

چنان که دراين آيه عفاف به معناي خويشتن داري از گناه وشكيبايي در برابر كمبودهاي زندگي ونيازهاي جنسي آمده است.

2- در سورة مبارکة بقره، گروهي از نياز مندان و فقيران، به عفاف و خويشتن داري توصيف و ستايش شده اند. آنان کساني هستند که ازيک سوي توان و نيروي براي کار و کسب معاش ندارند و از سوي ديگر، در عين نيازمندي و تهي دستي، از گدايي و اظهار نياز پرهيز مي کنند، چندان که اگر کسي از نزديک به حال ايشان آگاهي نداشته باشد، آنان را بي نياز مي انگارند.

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا...»(بقره/273)

« (انفاق شما،مخصوصاًبايد) براي نيازمنداني باشد که در تنگنا قرارگرفته اند، نمي توانند مسافرتي کنند(و سرمايه اي به دست آورند) و از شدت خويشتن داري، افراد نا آگاه، آنان را بي نياز مي پندارند اما آن ها را ازچهره هايشان مي شناسي و هرگز با اصرار چيزي از مردم نمي خواهند »

در اين آيه واژة عفاف در معنايي فراتر از عفاف جنسي به كار رفته است، كه عبارت است از عفاف معيشتي و اقتصادي.

عفاف و اعتدال

چنانكه گفته آمد، عفاف صفتي نفساني و ارادي است كه باعث مي شود انسان به تمايلات و نيازهاي جسمي وجنسي خود، پاسخي عقل پسند عرف پذير واخلاقي بدهد وهرگاه از تأمين نيازهاي خود به شكل يادشده ناتوان ماند، خويشتن دار و شكيبا باشد ونفس خويش را از دست زدن به روشهاي ناپسند وغير منطقي و نامعقول باز دارد.

اگر در اين معنا دقت شود، حقيقت عفاف، امري ارادي، عقلاني و منطقي خواهد بود كه با سازمان وجود و طبيعت و سرشت انساني سازگاري دارد. و اين حقيقت در بستر انديشه و رفتار متعادل تحقق مي پذيرد.

به تعبير ديگر عفاف در دو زمينه تحقق نمي يابد:

1- درجايي كه فرد گرفتار افراط در پاسخگويي به نيازهاي جسمي و جنسي خود شده باشد و هر راه و روش و منشي را براي خود مجاز شمارد كه نهايتاً به بي آبرويي و بي شخصيتي وي منتهي مي شود.

2- در زمينه اي كه فرد گرفتار تفريط شده باشد، يعني براساس يك باور و پندار و يا انگيزه اي واهي وغير منطقي و يا به دليل بيماري وضعف قواي جسمي وجنسي، از هرگونه پاسخگويي به نيازهاي خود اجتناب كند و قواي خويش را باطل و معطّل نگاه دارد. به اين گونه رفتار هم عفاف نمي گويند.

ديدگاه تفريطي

در باور پيشوايان ديني مسيحي و نيز برهمنان آيين بودا کسي مي تواند به مقامات بالاي معنوي دست يابد که از همة تعلقات مربوط به غريزة جنسي آزاد باشد. برهمنان، حتي علاقه و محبت به فرزند را با معنويت بيگانه مي بينند و زندگي در درون خانه را اسارت و بردگي و امري پليد و ناپاک دانسته و معتقدند انسان آزاد، کسي است که از خانه و خانواده، سرباز زند و از تمامي تعلقات آن آسوده خاطر باشد

«بودا» درخطبه معروف « بنارس» خطاب به راهبان مي گويد:

«اين است اي راهبان، حقيقت شريف رنج جهاني تولد رنج است و بيماري رنج است و مرگ رنج است، وصال با آن که دوست نداريد رنج است...»(شايگان،1/143)

«اين است اي راهبان، حقيقت شريف مبدأ رنج، وآن عطش به وجود آمدن است که انسان را از مرتبه اي به مرتبة ديگر پيدايش حيات مي کشاند و شهوات و ميل به بار مي آورد و اين سو و آن سو، پاداشي جهت ارضاي خواهش هاي خود،مي جويد اين است عطش شهوت...»(همان)

«اين است اي راهبان، حقيقت فرونشاندن رنج، فرونشاندن رنج به مدد نابودي کامل جمله تمايلات...»(همان)

در آيين« جين» قانوني وجود دارد که هر کس بخواهد وارد آن آيين شود، بايد که در ابتداي ايمان خود پيمان پنجگانه را متعهد شود که از مهم ترين آن ها است، پيمان اين که لذات و شهوات جنسي را بر خود حرام مي داند و ابتلاي به آن را براي ديگران نيز نمي پسندد. (ويل دورانت، 1/486)

در ميان مکاتب اخلاقي يونان باستان، «کلبيان »( سگ منشان) و نيز «رواقيان» و «اپيکوريان» بر اين باور بودند که ازدواج، تجمل و همة لذات حسي، مصنوعي و بي ارزش است اگر رستگاري و نجاتي هست در زندگي ساده و زاهدانه يافته مي شود، «ديوگنس» بنيان گذار مکتب کلبيان مي گويد:

«ترجيح مي دهم مجنون باشم و عياش نباشم»(راسل، 1/337 و 355)

اپيکور ابراز مي دارد:

«رابطة جنسي هرگز براي کسي فايده اي نداشته و اگر ضرري نرسانده از ياري بخت بوده است.» و «زن مگيريد و فرزند مي آوريد، تا اسير بخت و اقبال نشويد.(همان)

رهبران مسيحي نيز هرچند ازدواج را به طورکلي تحريم نمي کنند، اما آن را عملي ذاتاً پليد مي دانند. در مسيحيت، براي مسيحيان عادي دو چيز است که ازدواج را مشروع مي سازد. نخست: حفظ نسل و دوم هنگامي که ترک ازدواج سبب ابتلا به فحشا، زنا و مانند آن گردد. اما پرهيز ازغريزة جنسي براي آنان که داعيه رسيدن به مقام پيشوايي را دارند شرط الزامي است، کسي که مي خواهد رهبري ديني مردم را بر عهده بگيرد بايد، همچون عيسي مسيح(ع)که تا آخر عمر مجرد باقي ماند، در سراسرعمر خود از آميزش جنسي دوري کرده باشد. برهمين اساس، کسي مي تواند به مقام «پاپي» برسد که هرگز ازدواج نکرده باشد.

«اگوستين قديس» درکتاب «شهرخدا» مي آورد:

«بايد اذعان کرد که رابطه جنسي بين زوجين گناه نيست، بدين شرط که منظور از آن حصول فرزند باشد، معهذا مرد با تقوا کسي است که در زندگي زناشويي نيز بتواند شهوت را از خويشتن براند. حتي در زندگي زنا شويي نيز از تمايل به حجب پيداست که مردم ازعمل مقاربت شرمنده اند.»(همان، 1/508)

رگه هايي از اين نوع نگرش تفريطي به غريزه جنسي را، در ميان برخي از مسلمانان صدر اسلام نيز مي توان ديد. که گويي از تماس با اهل کتاب و مسيحيان اثر پذيرفته بودند. لکن بر اثر مخالفت پيامبر(ص) و ساير پيشوايان ديني با رهبانيت و پليد انگاري غريزه و رابطه جنسي، اين تفکر نتوانست جاي پاي بيابد و گسترش پيدا کند، جز اين که برخي از صوفيان عالم اسلام، با توجه به نفس تنوع طلب و افزون خواه انسان، همچون مسيحيان و بودائيان غريزة جنسي را پليد وگمراه کننده دانسته و راه فلاح و صلاح راه در مبارزه با تمايلات نفساني و نابود کردن سرچشمه هاي آن جستجو کرده اند. اما اين نگرش، با شاخصه صوفي گري شناخته شده فراتر نرفته و مقبوليت عام نيافته است.

ديدگاه افراطي

گروهي از روانشناسان غربي، با نگاه منفي به عفاف وخويشتن داري جنسي، راه افراط پيموده و رهايي از هر قيد و بند را توجيه كرده اند!

بنيان گذار اصلي اين ديدگاه زيگموند فرويد، روانشناس و روانکاو مشهور اتريشي بود که پس از طرح ديد گاه خويش، پيروان و مدافعان بسيار يافت. آنان ريشة بسياري از مشکلات اخلاقي و ناهنجاري هاي اجتماعي را فرآيند سرکوب شدن غريزة جنسي دانستند. چکيدة ديدگاه فرويد، در اين باره اين است که ميل جنسي در انسان، نسبت به ديگر اميال شديدتر است. اين ميل، ويژه دوران بزرگسالي و بلوغ نيست، بلكه ازهمان اوان طفوليت، غريزة جنسي در انسان شروع به فعاليت مي کند، اين غريزه در پسرها متوجه مادر و در دخترها، متوجه پدر است اما پسر از ترس پدر، و دختر از ترس مادر، و يا ترس از قوانين اجتماعي، اين ميل را سرکوب مي کند. اين اميال گرچه سرکوب مي شوند ، اما نابود نمي شوند و به شکل عقده هايي در ضمير ناخودآگاه انسان متراکم مي گردند. سپس، در فرصتي مناسب از طريق فرايند فرافکني و يا تصعيد، با هيئتي مبدّل، بروز مي يابند.(فرويد، /152-125)

طرفداران اين ديدگاه افزون بر تجربيات به دست آمده باليني از بيماران (که اثبات درستي ونادرستي، تعميم وتخصيص آن در قلمرو اختيار وآگاهي خود آنان و دور ازدسترس عموم است.) سه استدلال عمده براي اثبات نظريه خود ارائه داده و يا مي توانند ارائه دهند.

1- ريشة بيماري هاي روحي و اجتماعي بشر در سرکوب غريزة جنسي و ايجاد محدوديت براي ارضاي آن است. درمقابل، راه وصول به سعادت و نجات از بيماري هاي روحي و رواني، ارضاي آزادانه غريزة جنسي است بنابراين، بايد هر قيد و شرطي را از سر راه ارضاي غريزة جنسي برداشت.(همان)

2- تجربه نشان داده است که هرگاه در برابر دسترسي انسان به چيزي که آن را مي خواهد، ايجاد مانع شود انسان حريصتر مي شود. بنابر اين قانونمندي، ايجاد موانع بر سر راه ارضاي غريزة جنسي، نتيجه اي جز شعله ورتر شدن آتش آن نخواهد داشت. اگر مي خواهيم بشر، هميشه، از وسوسه ها و دغدغه هاي جنسي رهايي يابد، بايد او را در ارضاي غريزة جنسي ، کاملاً، آزاد بگذاريم و هرگونه قيد و بندي را از سر راه او برداريم.

3- اصل وجود اين غرايز در انسان بدين معنا است که دست آفرينش از به وديعت نهادن اين غرايز در سرشت انسان، هدف و غايتي را در نظر داشته است، وآن هدف و غايت کاربست و اشباع اين غرايز است و نه سرکوب و از بن بر انداختن آن ها؛ چه اين، درتعارض و مخالف با اصل ايجاد آنها است. بدين سان، ايجاد محدوديت دربرابر ارضاي غرايز، ازجمله غريزه جنسي، خلاف هدف آفرينش است.

ديدگاه متعادل

انديشه اسلامي و آموزه هاي قرآني، وجود هر نيازي را در انسان، داراي حکمت و هدفي مي داند که در اصل آفرينش آدمي نهفته است و از اين روي، هيچ يک از دو رويکرد رهبانيت و اباحيگري جنسي را نمي پذيرد و راه مياني و اعتدالي در کاربست غرايز گوناگون انساني را معبر سعادت و فلاح آدمي مي شناسد و آنرا عفاف مي نامد چه به تعبير مولوي:

چون عدو نبود جهان آمد محال \* \* \* شهوتت نبود، نباشد امتثال

صبرنبود چون نباشد ميل تو \* \* \* خصم چون نبود، چه حاجت خيل تو؟

هين مکن خود را خصي، رهبان مشو \* \* \* زانکه عفت، هست شهوت را گرو

بي هوا، نهي از هوا ممکن نبود \* \* \* غازي اي بر مردگان نتوان نمود

تفکر اسلامي ميان معنويت و بهره مندي از لذات جنسي نه تنها تعارض و ناسازگاري نمي بيند؛ بلكه بهره مندي مشروع از اين غرايز را شرط تکامل معنوي و از بهترين اسباب رسيدن به سعادت واقعي انسان مي شمارد. برپاي بست همين انگاره، متون روايي و نصوص قرآني، از يک سوي، آفرينش دو جنسيتي انسان را- که بر اساس تمايلات غريزي و کشش جنسي به همديگر مي پيوندند و تداوم نسل انساني و سلامت جوامع بشري را تضمين مي کند.- از آيات الهي بر شمرده است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»(روم/21)

«و از نشانه هاي او اين است که همسراني از جنس خودتان براي شما آفريد تا در کنارآنان آرامش يابيد و در ميانتان مودّت و رحمت قرار داد، در اين نشانه هايي است براي گروهي که تفکر مي کنند»

و از سوي ديگر، هر دو مشرب رهبانيت و شهوت پرستي، درآموزه هاي اسلامي، توبيخ و نکوهش افزون و همسان شده است.

قرآن پژوهان سبب نزول دو آية از آيات سورة مبارکة «مائده» را پيماني مي دانند که تني چند از اصحاب براي پرهيز از لذت هاي حلال وآميزش جنسي بسته بودند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (٨٧)وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»(مائده/87و88)

«اي کساني که ايمان آورده ايد، چيزهاي پاکيزه را که خداوند براي شما حلال کرده است، حرام نکنيد و از حد تجاوز ننماييد؛ زيرا خداوند متجاوزان را دوست ندارد و از نعمت هاي حلال و پاکيزه اي که خداوند به شما روزي داده است بخوريد و از (مخالفت) خداوندي که به او ايمان داريد، بپرهيزيد»

نکوهش کساني که به زعم پروا پيشگي و دينداري بيشتر، از لذت هاي حلال الهي پرهيز مي کنند و توصيف ايشان به «تعدي کنندگان» نشانگر آن است که آنان با مرتکبان حرام در تعدي و تجاوز از قانون و فرمان خداوند يکسان و برابر و سزامند کيفر همگون اند.

امام کاظم (ع) در روايتي که از آن حضرت نقل شده فرموده است:

«ليس منا من ترک دنياه لدينه اوترک دينه لدنياه.»(قمي، 8/300)

آن کس که دنياي خود را به بهانه دين خود و يا دين خود را به بهانه دنياي خود، رها کند ازما نيست.»

وپيامبراسلام(ص) در جايگاه پيام آور الهي و بنياد گذار ديانت اسلامي، اين اصل قانوني و هميشگي را تأسيس و آشکارا اعلام داشت که:

« لارهبانية في الاسلام»(مطهري،سيري در نهج البلاغه، /139 به نقل از بحارالانوار، ج15باب 14)

«رهباني گري و ترک دنيا در اسلام نيست.»

از سوي ديگر، اسلام با افسارگسيختگي در تمامي گونه ها و چهره هاي مختلف آن، شهوت جنسي، شهوت مقام، شهوت مال، شهوت شکم و مانند آن، مخالفت ورزيده و شهوت پرستان را با ديده نکوهش و نفرت نگريسته است. روشني نگرش ديني و فزوني متون و نصوص ديني در اين باره چندان است که حتي نيازي به ياد کرد نمونه نيست.

اسلام، اين ادعا را که ريشة بيماري هاي روحي و رواني بشر ايجاد محدوديت هاي جنسي است، نه تنها ادعايي بي پشتوانه و دليل شمرده که بر عکس لجام گسيختگي در ارضاي غرايز جنسي را ماية و يراني و گسست بنياد خانواده، آشفتگي هاي روحي و رواني شديدتر معرفي کرده است. رشد روز افزون اين گونه بيماري ها، در افراد و جوامعي که در ارضاي غريزة جنسي محدوديتي ندارند يا محدوديت کمتري دارند، مي تواند شاهد انکار ناپذير واقع بيني نگرش اسلامي قرار گيرد.

چنانکه در انديشه ديني، اصل اين سخن که خداوند غرايز را بي جهت به انسان نداده است و نبايد هيچ يک از آن ها را ناديده گرفت، سخن درست شناخته مي شود، اما بر آن است که در کنار اين واقعيت نبايد از نظر دور داشت که، انسان داراي غرايز و اميال بسيار متعدد و متنوع است و هر يک نيز آزمند و سيري ناپذير، چندان که ارضاي جملگي ميسر نيست. پس بايد که يکي از دو راه را برگزيد، يا برخي از غرايز را سرکوب کرد و ناديده انگاشت که اين خلاف حکمت و هدف آفرينش است و يا بايد آن ها را تعديل کرد و سامان بخشيد و با تعيين حدود و شرايط همة آنها را به گونه اي ارضا کرد و اين همان است که اسلام مي پسندد و بدان سفارش مي کند.

آري اگر انسان در اين عرصه مانند حيوانات ظرفيت محدود و پايان پذير مي داشت، همان ظرفيت محدود طبيعي خود، برايش كافي بود و نيازي به مقررات، بايدها و نبايدهاي محدود کنندة اخلاقي در روابط اجتماعي، اقتصادي و نيز جنسي وجود نمي داشت.

امام خميني(ره) واقعيت کارکرد دو سويه غرايز و تمنيّات را بدين گونه تصوير مي کند:

« بدان که وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحماني باشند و موجب سعادت و خوشبختي انسان گردند، اگر آنها را تسليم عقل سليم و انبياء عظيم الشأن نمايي. و ممکن است ازجنود شيطاني باشند، اگر آنها را سرخود گرداني و «وهم» را بر آن دو قوه با اطلاق عنان، حکومت دهي. و اين نيز پوشيده نماند که هيچ يک از انبياء عظام، جلوي شهوت و غضب و وهم را به طورکلي نگرفته اند، و هيچ داعي الي الله تاکنون نگفته است بايد شهوت را به کلي کشت و آتش غضب را به کلي خاموش کرد وتدبير «وهم» را از دست داد؛ بلکه فرموده اند بايد جلو آنها را گرفت که در تحت ميزان عقلي و قانون الهي انجام وظيفه دهند؛ زيرا اين قوا هر يک مي خواهند کار خود را انجام دهند و به مقصود خويش نائل شوند؛ اگرچه مستلزم فساد و هرج و مرج هم شود. مثلا نفس بهيمي مستغرق شهوت خودسر عنان گسيخته مي خواهد مقصد و مقصود خود را انجام دهد، اگرچه به زناي با محصنات در خانهُ کعبه باشد...»(خميني، /16)

از منظر و ديدگاه اسلامي، تنها راه مشروع و پسنديدة ارضاي غريزة جنسي، همسرگزيني است. که ازيک سوي کار کرد غريزي و اشباع نياز جنسي دارد و از سوي ديگر، سلامت اخلاقي، روحي، ثبات و ماندگاري نهاد خانواده، تداوم نسل بشري و تربيت افراد و جامعه عفيف را ثمر مي دهد.

بدين سان عفت، يعني اعتدال در بهره مندي از تمايلات شهواني، و عفيف کسي است که درحد اعتدال و در چهارچوب حدود تعيين شده- ازسوي منابع داراي صلاحيت تعيين حدود و قلمرو(= وحي وعقل)- از غرايز شهواني بهره ببرد. و به ورطه افراط و يا تفريط نيفتد. هر آن چه در متون قرآني و نصوص روايي در فضيلت عفت، به طور عام، و عفت جنسي به طور خاص رسيده است، به همين معنا نظردارد.

چکيدة ديدگاه اعتدال و مفهوم درست عفاف در اين سخن شهيد مطهري بروز يافته است:

«حقيقت آن است که اشباع غريزة جنسي و سر کوب نکردن آن يک مطلب است و آزادي جنسي و رفع مقررات و موازين اخلاقي مطلب ديگر. اشباع غريزه با رعايت اصل عفت و تقوا منافي نيست؛ بلكه که تنها در سايه عفت و تقواست که مي توان غريزه را به حد کافي اشباع کرد و جلوي هيجان هاي بيجا و ناراحتي ها و احساس محروميت ها و سرکوب شدن هاي ناشي از آن هيجان ها را گرفت؛ به عبارت ديگر پرورش دادن استعداد ها غير از اهميت دادن به هوس ها و آرزوهاي پايان ناپذير است.

يکي از مختصات و امتيازات انسان از حيوانات اين است که دو نوع ميل و تمنا در بشر ممکن است، پيدا شود تمناهاي صادق و تمناهاي کاذب. تمناهاي صادق همان هاست که مقتضاي طبيعت اصلي در وجود هر انساني است. طبيعت ميل به صيانت ذات، به قدرت و تسلط، به امور جنسي، به غذا خوردن و امثال اين هاست. هريک از اين ميل ها هدف و حکمتي دارد. به علاوه همة اين ها محدودند ولي همة اينها ممکن است زمينة يک تمناي کاذب واقع شوند...غريزة طبيعي را مي توان اشباع کرد، اما تمناي کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحي به خود بگيرد اشباع پذير نيست.» (مطهري ،مجموعه آثار، 14/659)

زمينه هاي جدايي عفاف و حجاب

آن چه تاکنون بيان شد، حكايت از پيوستگي ميان حجاب و عفاف داشت، درحالي كه اين پيوستگي و ارتباط دائمي و ناگزير نيست، بلكه در شرايطي حجاب هست ولي عفاف نيست و در مواردي هم ممكن است عفاف باشد ولي حجاب نباشد.

گسست مفهومي

حجاب و عفاف هرچند در اصل معناي بازداشتن و ايجاد مانع، مفهوم يکسان دارند، اما بدان گونه که گذشت، عفاف ناظر به صفت دروني و بازداشتن غرايز وتمنيات سرکش نفس حيواني و شهواني است، حال آن که حجاب به مفهوم ايجاد پوشش در برابر نامحرمان است.

گسست بيروني

حجاب و عفاف از نظر وجود وتحقق بيروني، الزاماً دو امر پيوسته نيستند؛ به اين معنا که اگرحجاب بود، بتوان باور قطعي پيدا کرد که فرد محجوب- به ويژه در حجاب پوششي- داراي فضيلت عفاف نيز هست. و يا از نبود حجاب بتوان نبود عفاف را به طور قطع نتيجه گرفت. زيرا داشتن حجاب ظاهر بدون عفاف باطن نه تنها ممکن و شدني است كه نمونه هاي فراواني هم دارد. به ويژه در جوامع ديني که حجاب نوعي ارزش و هنجار اجتماعي شمرده مي شود و حتي افرادي که به آراية خلقي عفاف، آراسته نيستند، به نوعي به حجاب اجباري تن مي دهند تا از فشار اجتماعي بکاهند و از کيفر هاي قانوني بگريزند و بسا با اين انگيزه حجاب راحفظ کنند که با محجوب نمايي، جامعه را دچار غلط انگاري نسبت به رفتارهاي خود کنند تا بتوانند از پيگرد ها و مراقبت هاي خانوادگي، قانوني و اجتماعي مصون باشند و جرايم اخلاقي را با سهولت بيشتري انجام دهند. ازسوي ديگر مي توان عفاف بدون حجاب را – دست کم – تصور کرد و يا کساني را در نظر گرفت که داراي شرافت طبع، پاکدامني، خويشتن داري، وفاداري به خانواده هستند ولکن به دليل سنت هاي اجتماعي، خانوادگي و احياناً مذهبي، حجاب پوششي و ظاهري ندارند اما براساس سرشت انساني و به حكم عقل از نوعي عفاف و شرافت روحي برخوردارند وتن به ذلت و آلودگي نمي دهند. و از جاذبه آفريني هاي كاذب و هوس آلود بيزارند.

حجاب، راهكاري مؤثر و ضروري

با وجود گسست هايي که ميان حجاب و عفاف بر شمرديم، اين دو باهم ارتباط جدي دارند، حجاب و عفاف، هرچند درتحليل عقلي و برخي نمودهاي عيني تفكيك پذيرند، اما در آموزه هاي ديني، حجاب، تجسم و بازتاب بيروني عفاف شناخته مي شود و يکي از نشانگرهاي عفاف ، نوع پوشش، رفتار و گفتار فرد است، اين رابطه چنان است که درعرف جوامع اسلامي، بين عفاف و حجاب، رابطة اين هماني مي بينند و به انسان عفيف، محجوب و به فرد محجوب، عفيف و صاحب فضيلت اخلاقي گفته مي شود.

عفاف، دو ساحت دارد، ساحت دروني كه به عنوان صفت و آراية اخلاقي ، جز خود فرد، کسي بدان دسترسي و آگاهي ندارد و منشأ و خاستگاه غيرت، حيا، حجاب و... به شمار مي رود. و ساحت بيروني که در رفتار فرد و شيوه زندگي و معاشرت او بروز مي يابد. قرآن از بعد ظاهري عفاف، چنين ياد كرده است :

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»(قصص/25)

«ناگهان يکي از آن دو(دختر) به سراغ او(موسي)آمد درحالي که بانهايت حيا گام بر مي داشت.»

درکلامي از امام علي(ع) نيز به دو ساحت بيروني و دروني عفاف اشاره شده است:

«عليکم بلزوم العفة والامانه فانهما اشرف ما اسررتم و احسن ما اعلنتم و افضل ما ادخرتم»(آمدي، 4/256)

«برشما باد به عفت پيشگي و امانت داري، چه اين دو، شريف ترين صفتي است که در نهان داريد و نيکوترين رفتاري است که آشکار مي کنيد و برترين فضيلتي است که ذخيره مي کنيد.»

مفروض کلام امام علي (ع) اين است که عفاف، هم بخش پوشيده و دروني دارد و هم ساحت آشکار و پيدا. و بر هر دو نيز کاربست عفاف درست و رواست.

تأثير متقابل حجاب وعفاف بر يكديگر

حجاب و عفاف، به صورت متقابل و دو سويه بر يکديگر اثر گذار و از همديگر اثر پذيرند؛ از يک سوي، عفاف و تسلط برخود غريزي، آثاري دارد که متناسب با عفت در هر ساحت و عرصه اي، در رفتار ،گفتار و تعامل اجتماعي فرد عفيف پديدار مي گردد. قرآن کريم آنجا كه مؤمنان را به حجاب رفتاري(= غض بصر) فرا مي خواند و هم آنجا که دستور مي دهد تا از پشت پرده، با همسران پيامبر(ص) سخن بگويند، آثار خلقي و نفساني چنان رفتاري را در هر دو مورد باز مي گويد.

در مورد نخست« تزکيه» را کارکرد و اثر فروبستن چشم و برآيند حجاب رفتاري مي داند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (نور/30)

در مورد دوم، قلمروي بيشتري براي عفاف ياد مي کند و حفظ حجاب در هنگام معاشرت مردان و زنان نامحرم را ماية پيدايش و يا افزايش طهارت و پاکي قلب براي هر دو سوي تعامل و معاشرت، ارزيابي مي کند: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ» (احزاب/53)

بدين سان حجاب و عفاف هريک بر پيدايي و تداوم ديگري، اثرگذارند.

منابع و مآخذ

1. آمدي، محمد؛ غرر الحکم ودرر الکلم، تحقيق مصطفي درايتي، چاپ اول، مکتب الاعلام، قم.

2. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاييس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، 1404 هـ.

3. ابن منظور، محمد بن مكرّم؛ لسان العرب، دار صادر، بيروت.

4. جوهري، اسماعيل بن حماد؛ الصحاح، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، دار العلم للملايين، بيروت، 1407 هـ.

5. حرعاملي، محمد بن الحسن؛ وسائل الشيعه الي تحصيل مسائل الشريعة، تحقيق عبدالرحيم رباني شيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت.

6. راسل، برتراند؛ تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريابندري، چاپ دوم، تهران، نشرپرواز، 1365ش.

7. راغب اصفهاني، ابولقاسم؛ مفردات الفاظ القرآن، تحقيق صفوان عدنان داوودي، الطبعة الاولي، دار القلم، بيروت، 1412هـ.

8. زيگموند فرويد؛ روان شناسي، ترجمه مهدي افشار، چاپ اول، انتشارات کاويان، تهران 1363 ش.

9. سجادي، سيدجعفر؛ فرهنگ معارف اسلامي، چاپ اول، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، تهران، 1365ش.

10. سيوطي، جلال الدين؛ الاتقان في علوم القرآن، تحقيق محمد ابولفضل ابراهيم، منشورات شريف الرضي.

11. شايگان، داريوش؛ اديان ومکتبهاي فلسفي هند، چاپ سوم، تهران، مؤسسه انتشارات امير کبير،1362ش.

12. شيرازي، صدر الدين؛ الحکمةالمتعالية في الاسفار العقلية الاربعة؛ قم انتشارات مصطفوي.

13. طباطبايي، محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن، چاپ سوم، تهران، مؤسسه انتشاراتي اسماعليان،1392 هـ

14. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، تصحيح وتعليق سيد هاشم رسولي محلاتي، چاپ اول، مکتبة العلمية الاسلامية، تهران.

15. فيّومي، احمد بن محمد؛ المصباح المنير، مكتبه لبنان، بيروت، 1987م.

16. قرشي، علي اكبر؛ قاموس قرآن، دار الكتب الاسلامية، تهران.

17. قرطبي، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن، بيروت، دار الکتب العربية للطباعة و النشر، 1387 ش.

18. قمي، شيخ عباس؛ سفينةالبحار، الطبعة الاولي، اسوه، تهران، 1414 هـ.

19. قمي، علي بن ابراهيم؛ تفسير القمي، تصحيح و تعليق سيد طيب موسوي جزائري، چاپ چهارم، مؤسسه دار الكتاب، قم،1367ش.

20. مصطفوي، حسن؛ التحقيق في کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، 1360ش.

21. مطهري، مرتضي؛ سيري درنهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامي، قم، 1361ش.

22. --------- ؛ مجموعه آثار، چاپ سوم، انتشارات صدرا، تهران، 1381ش.

23. موسوي خميني، روح الله؛ شرح چهل حديث، چاپ اول، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، تهران، 1371ش.

24. ويل دورانت؛ تاريخ تمدن، ترجمه احمدآرام و ديگران، چاپ سوم، انتشارات آموزش انقلاب اسلامي، تهران، 1370ش